

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

دوقرن آرزو

انقلاب مشروطه ایران، پس از سال های طولانی کوشش و گفتمان سازی، عاقبت در صد و هفت سال پیش تجلی آغاز «ایران نوین» شد و خواست تا درهای فرو بسته جامعه قاجاری را بروی جهان بگشاید. و اکنون، مردمانی از سه تا پنج نسل پس از آن پیروزی، هنوز در جهان زنده اند و میراث بر آن تجربه محسوب می شوند و می توانند از خود بپرسند که در این «دو قرن آرزو» تا چه حد به رؤیاهای مادران و پدران خویش نزدیک شده اند.

esmail@nooriala.com

همیشه بین تولد یک مفهوم در ذهن یک یا چند فرد، تا تبدیل شدن آن به واقعیتی عینی، و سپس تحولات مختلف آن ذهنیت عینی شده تا لحظه ای که انسان معاصر برداشت خویش از آن را بیان کند، فاصله های کوتاه و بلندی وجود دارد. داستان «دموکراسی» نیز چنین است؛ در جامعه کوچک «شهروندان یونان باستان» از ذهنیت به عینیت تبدیل می شود، فراز و نشیبی چندین و چند قرنه را طی می کند، تا در دههء نخست قرن بیستم تبدیل به پایه و شالوده جامعه ای شود که امروزه آن را با صفت «باز» مشخص می کنیم.

در این میان، وقایع عمده اجتماعی، از جمله جنگ های گسترده و پیشرفت های انقلابی در فن شناسی می توانند به بازتعریف مفاهیم کهن در مجموعه هایی از ضرورت های نوین کمک کنند. مثلاً، فاصله سیزده ساله بین مطرح کردن مفهوم «جامعه باز» بوسیله فیلسوف فرانسوی، هانری لوئی برگسون (در سال 1932) و تشریح جامعه شناختی چنین مفهومی بوسیله متفکر اطریشی - انگلیسی، کارل پوپر (در سال 1945)، مجموعاً در برگرفته سال هائی است که بشریت، با پوست و گوشت و استخوان خود، با واقعیت هولناک «جامعه بسته» آشنا می شود و نظام هولناک استالین و هیتلر و موسولینی را در عمل تجربه می کند و، سپس، کتاب دو جلدی «جامعه باز» کارل پوپر بیان جمع بندی و ماحصل تجربه ای عینی می شود که در طی آن میلیون ها انسان به تبعید و آوارگی و سوختن و کشته شدن تن در می دهند تا خطوط و سطوح این کتاب بتواند آینهء تاریخ و علم را در برابر انسان نیمهء دوم قرن بیستم بگیرد و به او کمک کند تا داورانه دریابد که در ذهنیت خود به کدام یک از دو نوع جامعه بسته و باز تعلق دارد؛ تعلق که عمیقاً به روان انسان نقب می زند و نشان می دهد که آدمیان، برای حضور داشتن در یکی از اردوگاه های متخالف این دو نوع جامعه، باید دارای چگونه باورهای باشند.

یعنی، در یک قانون مندی کلی تاریخی - اجتماعی، از دل تجربه های قرن گذشته دریافته ایم که اگرچه «جامعه باز» انسان مخصوص بخود را می طلبد اما، و بهر حال، باید پذیرفت که هر ذهنیت خاص که گسترده و عمومی شد، سازنده پیمان نامه ها و قوانین و ساختارها و نهادهای برآمده از آن اسناد می شود. و ذهنیت دموکراسی خواه انسان پس از جنگ نیز در ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن جامعه ای عینیت یافته که «باز» خوانده می شود.

برای مردمانی که در جوامع غربی پس از جنگ دوم جهانی چشم به جهان می گشودند، مفهوم «جامعه باز» مفهومی مطلوب و در عین حال نیمه عینی بود و آنها می توانستند از این مفهوم همچون الگوئی برای بهبود بیشتر ساختارهای سیاسی و اجتماعی زندگی خود سود بجويند. از سوی دیگر، آنان

در همسایگی خود، در ماورای دیوارهای آهنین ایدئولوژی های نوین، مفهوم «جامعهء بسته» را در کار می یافتند و، از راه تصور غیاب مشخصات آن، به چند و چون جامعهء باز خود بیشتر واقف می شدند. جنگ جهانی در جای جایی از کرهء خاکی مفهوم «جامعهء باز» را به عینیت مبدل ساخته بود اما، همچنان بخش های عمده ای از جهان در دایرهء جوامع فروبستهء نظم های سنتی، مذهبی و اخیراً ایدئولوژیک، اسیر بودند و راه خروج شان از آن ظلمات نیز گم شده بود.

اما در مورد خودمان کافی نیست که جملات فوق را با فعل ماضی بیاوریم؛ چرا که اگرچه، از پایان نیمهء اول قرن بیستم تا روزگار ما، روند گشوده شدن جوامع بسته و استقرار دموکراسی، بعنوان شالودهء چنین جوامعی، به سرعت ادامه داشته است اما، ما، ناپاورانه، ناگزیریم اذعان کنیم که هم اکنون نیز، بصورتی واقعاً نابهنگام اما آشکارا و انکار ناپذیر، در چنین وضعیتی قرار داریم و هنوز راه خروج مان از این بن بست مشخص نشده است.

این اعتراف دردناک از آن رو واقعی است که «جامعهء باز» را می توان از منظرهای مختلفی دید و تعریف کرد. مثلاً، در سطح فردی و اجتماعی، وجود جامعهء باز مستلزم وجود دموکراسی، آن هم در مهمترین جلوهء آن، «آزادی»، و بخصوص آزادی های سیاسی، است و همین وجه فکری است که پس از جنگ جهانی دوم زمینه را برای نگارش و تصویب «اعلامیهء جهانی حقوق بشر» فراهم ساخته است؛ سندی که تا همین امروز مهمترین دستآورد خرد بشری بشمار آمده و برتر از هر کتاب مقدس و مجموعهء سنت و حدیثی محسوب می شود. یعنی، اکنون دیگر هیچ کس نمی تواند منکر این واقعیت شود که «جامعهء باز» تنها و تنها بر بنیاد «اعلامیهء جهانی حقوق بشر» بوجود می آید و هر کجا که ادعای یافتن بدیلی آسمانی و زمینی (در قامت مذهب و ایدئولوژی) برای آن مطرح شود باید منتظر شکل گرفتن جامعهء بستهء دیگری بود.

جامعهء باز دارای دولتی گشوده نیز هست که بر بنیاد مفاهیم حقوق بشر شکل می گیرد و عمل می کند؛ و این دولت، از لحاظ ساختاری، از یکسو ادواری و، از سوی دیگر، پاسخگو و سهل گیر بوده و، در امر کرداری نیز، شفاف و انعطاف پذیر است.

مجموعاً، می خواهیم بگویم که مفهوم «جامعهء باز»، در جلوهء حقوق بشری خود، می تواند، همچون نورافکنی، به ما کمک کند تا عمق بسته بودن جامعهء خویش را در یابیم و بتوانیم، بر اساس ادراکی عینی و ملموس، راه خروج از فروبستگی را تشخیص دهیم.

در این رهگذر کافی است به چند صفت یک جامعهء باز توجه کنیم و این صفات را بمثابة معیاری برای تشخیص ماهیت جامعهء خویش بکار گیریم. مثلاً می توان پرسید که آیا در جامعهء ما خبری از رعایت مفاد اعلامیهء حقوق بشر هست؟ و اگر نیست ناچاریم بپذیریم که در جامعه ای بسته زندگی می کنیم. آیا حکومت و دولت و مکانیسم های سیاسی در کشور ما پاسخگو به مردم اند؟ آیا کارکردشان شفاف است؟ آیا اهل تساهل اند؟ آیا منشاء تبعیض های گوناگون نیستند؟ آیا مردم را در تصمیم گیری دربارهء سرنوشت خویش صاحب و سهیم و حاکم می دانند؟ آیا قوانین جاری در کشور انسان مداراند یا ریشه در آسمان و سنت دارند؟

و بالاخره اینکه یکی از نشانه های مورد اجماع نظر اهل فن در مورد «جامعهء باز» آن است که مردم بتوانند رهبران خود را بدون نیاز به شورش و خونریزی و کودتا و انقلاب برکنار کنند. آیا در جامعهء ما چنین امکانی وجود دارد؟

و این پرسش آخرین ما را به وضعیت امروز مان بر می گرداند. انقلاب مشروطهء ایران، پس از سال های طولانی کوشش و گفتمان سازی، عاقبت در 107 سال پیش تجلی آغاز «ایران نوین» شد و خواست تا درهای فروبستهء جامعهء قاجاری را بروی جهان بگشاید. و اکنون، مردمانی از سه تا پنج نسل پس از آن پیروزی، هنوز در جهان زنده اند و میراث بر آن تجربه محسوب می شوند و می توانند از خود پرسیند که در این «دو قرن آرزو» تا چه حد به رؤیاهای مادران و پدران خویش نزدیک شده اند؟ ما می توانیم تحقیق کنیم که چگونه روحانیت و سلطنت، و برخی از متمم های افزوده شده به دست آنان بر قانون اساسی مشروطیت، همچون موریانه هائی سمج، پایه های ساختار حکومت مشروط شده به قانونی انسان مدار را جویده و، در نهایت، در بهمن 1357، کل آن ساختمان آرزویی را در سیاهچال حکومت مشروعهء دینکاران امامی منحل ساخته اند؟ می توانیم بکوشیم تا فاصلهء سال 57 و هم اکنون مان از جامعهء باز را نیز اندازه گیری کنیم تا دریابیم که در همین سه دههء گذشته تا چه حد به اعماق جامعهء بستهء قبلی خود پرتاب شده ایم. مگر معنای ارتجاع چیزی جز رجعت و بازگشت است؟ اکنون می توانیم بدانیم که چگونه از لبه های جامعهء باز به جامعه ای برگشته ایم که هر آن می کوشد تا بسته تر شود، از جهان باز و مدرن فاصله بگیرد و به اعماق وحش جامعه های ناگشودهء تاریخ برگردد. ما هم اکنون جلوهء چنین دور شدنی از جغرافیای جوامع باز را در جریان روند مووسم به «انتخابات ریاست جمهوری» شاهدیم.

ما که سهل است، این روزها اهل «اصلاح رژیم»، اهل مطالبهء «انتخابات آزاد از این رژیم»، و منادیان «مبارزهء خشونت پرهیز با این رژیم» نیز، همگی، با جلوهء غامض اما آشکاری از کمال یابندگی یک «جامعهء بسته» روبرو شده و از شدت حرمان سر به دیوارهای سنگین اشتباهات خویش می کوبند. دو هفته ای مانده به انتخات رئیس جمهور (که در واقع «رئیس دیوانخانهء حکومتی» و «تدارکچی ولی فقیه» است تا رئیس جمهور مردمان) حکومت مسلط بر ایران ارادهء خویش را برای بستن کوچک ترین روزنه های رخنه کرده در دیوار جامعهء بسته مان آشکار ساخته و تصمیم گرفته است تا انتخاباتی، به قول خودشان، سرد و بی نشاط را تحمل کند اما، در مقابل، این امید را از مردم بستاند که در ایران اسلام زده نیز می توان به فرارسیدن جامعهء باز اندیشید.

اگر حکومت، در جریان انتخابات متعدد و «پرشورا» گذشته، از این خشنود بود که توانسته است مردم را - گروهانگروه - به پای صندوق های رأی بکشاند، این بار خود موجبات بی رمق بودن کارش را فراهم ساخته و با رد صلاحیت دو کاندیدای توهم زا و (به دلایلی که جای شرح آن این نیست) شوراآفرین، قفل های سنگین درهای جامعهء بستهء ایران را سنگین تر از همیشه کرده است. کمی به تصویر خاکستر گرفتهء این هشت برگزیدهء شورای نگهبان خیره شده و به سخنان شان گوش فرادهید تا دریابید که صدای جامعهء بسته چگونه از حلقوم تاریک آنان بر می آید و از فرارسیدن روزهای بدتر و اندوهناک تری به اسیران جامعهء بسته خبر می دهد.

یعنی، می توان مدعی شد که جامعه امروز ایران از همیشه بسته تر شده است و حاکمیت خونخوار استبدادی همه تعارف ها را کنار نهاده و، با غربالی در دست، هرچه و هرکه را که بتواند - حتی مزورانه و فرصت طلبانه - نوید گشایشی باشد به زیاله دان اسلامی خویش پرتاب کرده است.

و این - بی شک - سرآغاز عصر تازه ای است که اگر از یکسو دردناک و دلهره آفرین می نماید اما، از سوی دیگر، می تواند امر یک سره کردن کار را در دیدگان مردمی واقع بین شده ممکن تر از همیشه نشان دهد.

چرا؟ از این رو، که اهل فریب و دغا، تا کنون با تزریق توهماتی، برگرفته از تعاریف و مشخصات جامعه باز، می کوشیدند گوهر فروبستگی جامعه اسلام زده ایران را پوشیده بدارند و، لاجرم، «انتخابات» یکی از صندوق های شعبده این دغلکاران بوده است. یعنی، تمام جریانات «اصلاح طلبی»، «مطالبه محوری» و «خواستاری انتخابات آزاد به دست همین رژیم»، کار خود را با نسخه برداری تقلبی از روی مشخصات «جامعه باز» انجام می داده اند. اما اکنون به نظر می رسد که حکومت مصلحت خود را در این دیده که همین تقلید مضحک را نیز تعطیل کند، انتخابات نمایشی خویش را از شور بیاندازد و، در مراسمی پوچ و شرم آور، یکی از برکشیدگان نالایق خود را بعنوان منتخب مردم به جامعه جهانی عرضه بدارد. و ما، چه بخواهیم و چه نه، با مختصر اندیشیدنی، می توانیم پیام پیچیده در این تصمیم مصلحت اندیشانه را استخراج کنیم.

حکومت می گوید که قصد دارد توهم ایجاد جامعه باز را تعطیل کند. دیگر وقت ندارد که به بازی تقلید از تجلیات آنگونه جامعه متشبه شود. رفسنجانی، این دکتر فرانکشتین اسلامی، این معمار جنگ و صلح، شکنجه و اعدام، قتل های زنجیره ای در داخل و خارج کشور، بر باد دهند استقلال اقتصادی ایران، هدیه کننده ثروت های ملت به سرداران سپاه؛ آری حتی این «جرثومه جنایت» نیز به بسته بودن جامعه ای که خود آفریده اذعان می کند وقتی با اهالی ستاد انتخاباتی اش بدرود می گوید و می نالد که دیگر، در سایه نظام اسلامی، هیچ کس نمی داند فردا چه می شود و وضع آن قدر خراب است که برای پذیرش مسئولیت باید ایثار کرد و "سایه افکنان" نادان اند و نمی دانند چه می کنند و عقل ندارند و خصومت و افتراق جامعه را پر کرده است، آن سان که دیگر به دشمن خارجی نیازی نیست چرا که مشکلات از درون در حال وقوع اند.

این ها، تازه، ادراک مردی است که از دل همین نظام برآمده، فرمانده کل جنگ، رئیس جمهوری هشت ساله و رئیس مجمع تشخیص مصلحتی بیست و چند ساله و عضو دائمی مجلس نخبگان رهبری اش بوده است و اگر حرفی می زند هنوز، نه به سودای ایجاد یک جامعه باز، که در پی ایجاد جامعه بسته ای است که بتوان در آن تصور موهوم امکان تحول و گشودگی را همچون آمپولی تقویتی و توهم زا به بدن نیمه مرده جامعه ای اسلام زده تزریق کرد و برای خود، و اشرافیتی که بیش از سه دهه بر فراز این ساختار منحوس ساخته شده و قوام یافته، عمر بیشتری خرید.

به نظر من، آشکار شدن قطعی بسته بودن جامعه و نظام سیاسی آن، با همه کراحت و رنج آوری که در آن موج می زند، می تواند مبداء حرکت مردم ما به سوی روشنائی فروخته در اندیشه،

جامعه باز باشد؛ می تواند انسان مداری، ملت سالاری، دموکراسی سکولار، حقوق بشر، انتخابی و پاسخگو بودن حکومت و دولت، شفافیت روند های سیاسی و عزل پذیری مقامات کشوری را بعنوان راهنماهای حرکت بعدی جامعه به سطح تفکر مردم آورده و آنها را به اجزاء یک گفتمان جدید که در «دو قرن تلاش برای آزادی» ریشه دارد مبدل سازد.

اما، من اگرچه این همه را می بینم و باز می گویم، دریغاگوی این واقعیت گریزناپذیر نیز هستم که باید به یک «اما»ی بزرگ نیز اشاره کنم...

به نظرم من، اگر بپذیریم که، از 24 خرداد پیش رو، دوران جدیدی از تاریخ معاصر ما آغاز خواهد شد که در آن دیگر توهمی نسبت به باز بودن بالقوه ساختار سیاسی وجود ندارد آنگاه باید بیش از همیشه مراقب روشنفکران و کوشندگان سیاسی و اجتماعی خویش نیز باشیم؛ چرا که آنان، و تنها آن، مسئول شکل دادن به «گفتمان جامعه باز» برای آینده ایرانند و اگر در این مورد اهمالی از خود نشان دهند در واقع وظیفه آگاه و ناآگاه خود را در امر واکنش نشان دادن به شرایط واقعاً موجود جامعه کنونی از دست فروهسته و آلوده خیانت و نارواکاری های مهلک و تاریخی شده اند.

اکنون دوران امتحان این نخبگان و روشنفکران و کوشندگان فرا رسیده است تا نشان دهند که آیا حاملان جامعه باز فردای ایرانند یا اینکه، بخاطر سرسپردگی به بیگانه، خودخواهی های پلید شخصی، و آمادگی ذهنی نداشتن برای استقبال از جامعه باز، با دست ذهنیت هائی عقب مانده، درهای قابل گشایش را می بندند، از وقوع اجماع نظر و عمل خواستاران جامعه باز جلوگیری می کنند و می گذارند تا نسلی دیگر در فضای مسموم جامعه بسته ایدئولوژی زده و در مذهب سوخته کنونی دست و پا زند و زندگی بی جاگزین خویش را به هدر رفته ببیند.

آری، اکنون وقت آن رسیده که به رد و ابرام طرز سخن گویندگان نپردازیم و بجای آن به این نکته توجه کنیم که آنچه می گویند تا چه حد از عطر و خبر فردای جامعه بازی که می تواند از آن ایرانیان نیز باشد، سرشار است؛ همان گمشده ای که در سخن شیرین حافظ با این تمنا بیان می شود که «ای صبا! نکهتی از خاک ره یار بیار / ببر اندوه دل و مژده دیدار بیار // تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام / شمه ای از نفحات نفس یار بیار...»

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>